

فهم تاریخ هید

مطالعه تاریخ در پنجاه سال اخیر در هند ترقی و پیشرفت بسیار کرده و روی هر دوره‌ای از تاریخ هند آثار بر بهایی پرداخته شده است. تاریخ قسمت‌های جنوبی این کشور که قبل از پنجاه سال اخیر در برده‌های ابهام مستور بود یا چندان روشن نبود اکنون فصل شایسته خود را در کتاب افسانه هند اشغال نموده است. تعصبات پیشین، ناشی از اتکاء مؤرخان اروپایی بر مدارک اسلامی، و ازین روی لطمه‌ای که بر هند و تاریخ هند وارد شده بود، بدور انداخته شد، یعنی بر بزرگی سلاله‌های بالاوا، چلو کیه، کولا، باندیه، بلالا، و بر شکوه امپراطوری و بجایانگر، در صف سلطنت‌های هند شمالی ازغان بعمل آمد. از سوی دیگر، احوال و اوضاع اجتماعی ادواری را که یاد کردیم، امروز بهتر میدانیم و پیشرفتهای باستان‌شناسی و کشف نسخه‌های قلمی و مطالعه آنها، بیشک در تسطیح خلاءهای باقیمانده کمک خواهد کرد. امروز در باره تاریخ اقوام مرهته و مغول دانش ما گسترش بسیار یافته و قضاوت‌های نادرست بر اوضاع هند در قرون وسطی، که این از دلبستگی فراوان بر تاریخچه‌های مؤرخان اسلامی برخاسته بود، از میان رفته است.

تا چندی قبل، نگارش تواریخ هند بیشتر صیغه محلی داشته و غالباً بر دودمانها و شاهان حوزه‌های جداگانه منحصر میشده و بالنتیجه کس از خواندن آن لذت و حظ لازم نمی‌گرفته و مایه ملال می‌گردیده است. تاریخ هند اگر بحیث شرح تکامل اجتماعی و ارتقای فکری خلق و توده آن در بطون زمان، یعنی بیان احوال جامعه‌ای که با مد نیت‌ها و جوامع دیگر تماس و برخورد داشته، مطالعه شود، مضمونی بس دل‌انگیز خواهد بود. ولی چون آنرا به حیث تاریخ سیاسی نگر بسته اند اینست که خواندن آن بر طبع ثقلت می‌کند و انسانرا در گریه‌های خشک و سوزان و بیپوده سرگردان و پریشان میدارد. دلیل این پریشانی و این که کسی بدان دل نمی‌بندد آن است که هندوستان، پیش از دوره ما، هیچگاه دارای وحدت سیاسی نبوده است و این در حالتی که وحدت تمدن و تمامیت تمدن هند، در چوکات سرحدات معینی، یکی از عوامل برجسته

تاریخ جهانی، لا اقل از قرن ششم قبل از میلاد، بوده و بهمین حیثیت از جانب فرهنگهای همپایه اش، از قبیل یونانی، فارسی، و چینی شناخته شده در حالیکه از لحاظ سیاست تا این اواخر کشوری منقسم به پارچه ها و مشتمل بر دولت های زیاده و متخاصم بوده، و لزوم اتحاد ایشان بر اثر عوامل جغرافیایی عقیم مانده بوده است. بنابراین تاریخ را نخست باید از جنبهٔ نمو و تکامل اجتماعی آن مطالعه کرده از جهت سیاست.

نگارش متواتر تاریخهای سلطنتی، از روی منابع معاصر فقط وقتی آغاز یافت که فرمانروایان مسلمان از آغاز قرن ۱۳ در شمال هند وستان مستقر شدند. آثار ادبی که موجود بود از قبیل راجا ترانجینی و بسیار دیگر که برای حل رموز تاریخ مواد مدارک ثقه بدست می دهد، اصولاً فاقد فائدهٔ تاریخی شناخته می شدند. و اما امروز ما برای تحقیق ادوار پیش از تهاجم مسلمانان از این مدارک سود می جوئیم. پس از استقرار دولت اسلامی در دهلی، تاریخ نویسی هم بنحوه خاصی بوجود آمد و آن بیشتر با جنگها و شکست ها و انقلابات سیاسی داخلی مربوط می شد و تعصبات مذهبی به اندازه ای روی آنها سایه انداخته که انسان بدشواری میتواند از آنها بحدیث تاریخ حقیقی هند سود برد. و نکتهٔ دیگر این که فرمانروایان مذکور گمان می کردند تاریخ هند یکجا با ورود ایشان آغاز شده است و اما تاریخ این کشور بطور عام پس از تصرف فرنگیان نگاشته شد. زن پس فرزندان اروپا به معاونت آثار خارجی از قبیل یونانی، فارسی، چینی و به کمک و نایق باستان شناسی، سکه شناسی قرات و تفحص الواح و کشف کلید خوانش خطوط باستانی، توانسته اند طرحی برای تاریخ هند تهیه کنند که آن جاری رویدادها، نظر به تاریخ وقوع شان و حوادث دربار های سلطنتی باشد. لیکن تقرب ایشان به تاریخ نویسی تحت تأثیر توارخ ملی کشور های خود این دانشمندان اجنبی، رنگ و جلوه می یافت یعنی کاملاً سیاسی می بود. بدین طریق دودمانهای سلطنتی بیشمارى شناخته گردید و یک عده ادواری که ابهام آنها کرو نولوژی مارا مغشوش می داشت، روشن شد. امپراطوری های معظم بار دیگر شکوه و جلال شان را از سر گرفتند، کلمات موریا، واکانا کا، گوپتا، که سنن سلطنتی و شاهنشاهی اینها در خلال چند بن قرن ادامه داشت، باز روی زبان مردمان هند قرار گرفت.

بهر حال ، این طرز تقریب تاریخ شناسان اروپایی به تاریخ هند خالی از یک عیب کلی نبود و آن این که ایشان از تاریخ صرف سند تکامل سیاسی یک ملت را می فهمیدند ، نظیر تاریخ انگلستان ، فرانسه و یا اسپانیه که دولت ها را از خلال فعالیت های دربار توضیح مینمود ، یعنی نه اسنادی که مدلول حیات ملتی بحیث یک مدنیت تام و تمام باشد بلکه این تاریخ ها ملت را تحت الشعاع نیروهای متشکلت سیاسی قرار می داد . تاریخ نویسان اروپایی دولت را همچون یک نیروی زنده جاوه دادند و تاریخ را عبارت از شرح احوال و بیوگرافی این شخصیت مرکب خواندند . بندیتو کروچه ، آنجا که درباره مؤرخ بزرگ فرانسه ، میشله صحبت می کند گوید که وی «بتگری است که از فرانسه بت عیاری ، دارای هوش و ذکا ، و اخلاق انسانی می تراشید ، این سنجش در حق بسیاری از مورخان که تاریخ ملت خود را نوشته اند ، از قبیل ترشکی ، در المان ، مکولی ، فرود ، و فریمون ، در انگلستان ، صادق است . طرز تاریخ نویسی ای را که انگلیسها در هندوستان رواج دادند ، چون این کشور را نه بحیث یک واحد سیاسی بلکه صرفاً یک اسم جغرافیایی تلقی کردند ، نتوانستند هویت آنرا تشخیص کنند ، و بالنتیجه هیچگاه از مرحله حوادث محلی و درباری قدم فراتر نگذاشتند با اصلاً نتوانستند این کار را بکنند برای اینکه حلقه اتصال پارچه ها تأمین شود .

توامیت جامعه هندی و ثقافت و فرهنگ آن ، در این اواخر ، از حوادث سیاسی جدا بنده شده شد و عدم ارتباط آنرا با وحدت سیاسی بقین کردند در بین بین مردمی موسوم به دین انج بدیدار شد و هند و این هر ایک دولت معنوی اعلام کرد ، یعنی یک پیکره و ساختمان اجتماعی که جایگاهش بر تر و بالا تر از دولت و تشکیل سیاسی باشد . حواه این عقیده بواقعیت منطبق باشد یا نباشد قدر مسلم اینست که تاریخ سرزمین هند چیزیست و تاریخ سیاسی آن چیزی دیگر .

تا این جادر صدر پیگردی و تجسس بی معنایی های وحدت سیاسی در تاریخ هند بودیم و این کار را سعی ورزیدیم با تشخیص هویت در بارها را امپراطوری ها ، بهمین منظور و کوشش ایجاد تصویر ملت هند در پیرامون و اطراف آن ها بحیث ایدآل شان که در پی تحقق آن بوده اند ، انجام دهیم . وحدت ثقافت ، مدنیت و جامعه هند ، همواره مورد قبول بوده لیکن تمامیت آن در قیافه یک ملت واحد ، فکری است جدیداً لتشکیل

و مجاهده در راه کشف يك چنین عامل پایه دار از تاریخ هند، که نه فقط در آن وجود نداشته بلکه به نظر بسیار کسان کاملاً غیر طبیعی است، شالوده یا کامی مارادر زمینه تاریخ نویسی تشکیل میدهد.

ازین روی نخستین فرض در امر نگارش مجدد تاریخ مردمان هند آنست که این نظریه را که تا این اواخر در اروپا درباره تاریخ ایراد میشده بدور اندازیم: آن عبارت از سندان تقاء و وثیقه جنبشهای حکومت ملت است. در شرایط خاص کشورهای اروپای غربی، شاید غیر طبیعی نیست اگر تاریخ شان، که مشتمل بر ادوار نسبه کو تاهتر است، شاخص ارتقاء و تکامل ایشان، بحیث ملل آزاد باشد و بالنتیجه. سرو کار بسیار با جنگ و هجومها و کامیابهای پارلمانی و زراعی داشته باشد. اما در نظر باید داشت که تحقق روز افزون اتحاد حیاتی و فرهنگی مردمان اروپا هم در قاره مذکور منجر به يك مفکوره پهناور تر تاریخ یعنی ملل تکامل مدنیت اروپایی به پیمانۀ جهانی گردیده است. این مدرسه تاریخی و این شیوه تفکر واجع به آن گویا از جیکب بر کهارت بظهور رسیده که وی در طی خطابه های خود در زوریخ بیان داشت که تاریخ اروپا خارج و برتر از تاریخ ملل منهدم، چگونه دارای وحدت است و اصرار داشتن زیاد روی تاریخ دو لتها واقعیت را مسخ و نسخ می کند و در ماهیت حقیقی دور نمای و قابع اغتشاش تولید می نماید. ازین ایام به بعد و بیگمان در نتیجه احساس مزید هویت اروپا بحیث يك (یونٹ)، در برابر اسلام، و در مقابل نشو و نمای برق آسیای جوامع امریکایی، مورخان اروپایی از مفکوره خالصاً سیاسی و مثبتی بر ملت که از زیر بار برسبک تاریخ نویسی تأثیر انداخته بود، به پیمانۀ بزرگی عدول کردند. این تمایل در انگلستان، تا حد زیادی به شخصیت Acton، که واقعا شخصیتی بین المللی بود، و با این که مردی راستو کرات و کاتولیک انگلیسی بشمار میرفت، بستگی داشت. وی بهمان اندازه که با انگلستان صمیمی بود با ایتالیا و جرمنی نیز مهر و محبت می ورزید. یکی از عواطف و جذبات این شخص در باره تاریخ آن بوده که نویسنده تاریخ آزادی باشد و اما این خواب او تأویل نشد ولی بهر حال تمایل تازه و مثبتی است که هر شاگرد تاریخ از آن بی خبر نیست. ولی آنتن بحیث يك نفر کاتولیک و دالبرك و مانند نواسه صدر اعظم ناپل اروپا را در قیافه واحد و در سیمای يك فرهنگ و مدنیت مشترك میدید و می توانست از طریق تاریخ های کوپراتیف، که خود از آن حمایت و پشتیبانی نمود، احساس اشتراك و وحدت ثقافتی

کشورهای اروپا را گسترش بخشید. خوب است یادداشت کرد که خیلی از مومتر بن آثاری که در طی ربع اخیر قرن گذشته، در انگلستان انجام شده درباره اروپا است تا اینکه درباره انگلستان باشد. برای اثبات آن صرف از یک چند اسم یاد آور می شویم: ایلین پاور، ف. م. بو. ریک، و کریستو فرداسن این میلان در قاره اروپا واضح تر بوده است. هانری پیرینه، که اثر او بنام (محمد و شارلمانی) نویسنده اش را در زمرة بزرگترین مورخان عصر حاضر مقام بخشیده، درین کتاب دو کشور اروپا و بروی هم قرار نمی دهد بلکه دو فرهنگ و دو ثقافت مواجه بهم را مقایسه مینماید.

پیشرفت نغز دیگری در زمینه تاریخ ظهور مکتب جدیدی از تاریخ دریو نیورستی پاریس است که آن علاقه نزدیکی با اسم بسیار مشهور فرناند براندل دارد. اثر شهکار براندل اوضاع حوزه مدیترانه را در زمان فلیپ دوم بیان میدارد و گویا تاریخ است درباره منطقه اساسی پیشرفتهای سیاسی، مذهبی، اقتصادی و فرهنگی، که نویسنده در خلال آن، در اطراف و کرانههای بحیره و کشورهای که آنرا در میان گرفته، کاخ های مرمرین و روح انگیزی از جنبشهای اقوام، تصادم ثقافتها و معاملات اقتصادی ایشان برمی افرازد. این اقدام موجب آن می شود که از میان قلمروهای تاریخ سرحدات جدائی انگیز برداشته شود و ارتباط بین آن و تمامیت مدنیت دایر گردد.

من این حقایق را برای آن یاد آور شدم که نشان دهم در کشورهای اروپایی چطور مفکوره انحصار تاریخ در داخل مرزهای ملی محکوم به فنا و نیستی گردید و این دانش بشری را تا بدان جایگاه وسعت بخشیدند که یک مدنیت تام جامع را احتواء کند با آنها. بدن گونه که از گذشته مادر هندوستان نیستیم بلکه هر زبانی بنادفکار فرسوده قدیم و رواج دهنده آن میباشیم. بحث خود را در تاریخ فرانسوی از دود ما نهایی محلی نمی کشانیم و میباید که این ساحه عظیم و پهنای راز بر سایه بال همای امپراطوری واحدی نقاشی نماییم. احتیاجی بگفتن ندارد که هر دو طریق بر از خار مغیلان است و خطرات فراوانی در هر بیغوله آن کمین گزیده. مطالعه تاریخ دوره های محلی، بی توجه بحالات و شرایط هند، بحيث یک کل، ما را به مبالغه در پرستش قطعات کوچک وطن مان می کشاند و این تمایل خطرناکترین عاقبتی را بار خواهد آورد. در نتیجه آن هر مورخ میبخواهد ثابت سازد که ساحه کوچک خودش از پیشترین روزگاران مهد گهواره تمدن بوده است و دورمانهای که از محیط او برخاسته بوده

بزرگترین امپراطوران بوده‌اند. حقیقت آن است که در اثر مطالعه محلی گو با خودمان برای ظهور دواعی بزرگی و عظمت، زمینه رقابت و خصومت را آماده و باروری کردیم. هر منطقه از فاتحان و شاهنشاهان خود به افتخار ریاری کند. عظمت کولاه و پانڈیاها، روی زبان اقوام (تامل) و (سته و هنه) قرار دارد. گنگاهای شرقی اقوام که سیه و تا حدی هم طوایف و بجایا نگر مابه افتخار و مباحات اقوام (اندهرا) میباشد. اقوام کانا دیگر هم از آنها کوچکتر نیستند. به عبارت دیگر از کران تا کران هند، هر منطقه و هر حوزه تاریخ و گذشته خود را مهمتر از دیگران میدانند و از آن رو برای خودش نسبت به همسایگان برتری و امتیاز میخواهد. این شیوه تحقیق تاریخ، محل پرستی متکی بر دودمانهای کوچک را ترغیب می کند و زمینه را برای نفی ایده وحدت هندوستان میسازد، زیرا هر چند کوشش بعمل آید، در تاریخ نمیتوان یافت که این سرزمین باری دارای وحدت سیاسی بوده باشد. پیروی و تالیسی از موضوعات فریبنده و مضرملیت هند در خلال تحولات زمان، بطوری که بیان شد، مایه رقابت ها و خصومت های منطقه ای شده است.

منگوری ندارد که تاریخی بدین معنی که روی جنگ ها و فتوحات قهرمانان محلی اتکاداشته باشد شعله احساسات، فوق جویی را بطور عجیبی دامن میزند. اما در هندوستان، بدون شك هیچ منطقه ای را تفاوتی از لحاظ انقلاب طبایع و اختلاف مواهب طبیعی و مشخصات متباین، بر منطقه دیگر نیست که دستاویز تفوق همیشگی ناحیه ای بر دیگران شود. با اینهمه مطالعه تاریخ بطور ناحیه ای همان نتیجه را بار آوردنی است که ذکر شد.

حالاً نوبت آن فرارسیده که در کشور ما هم روش تاریخ نویسی محلی و توجه و التفات بر دودمانهای سلطنتی متروک شده جای آن را دید از لحاظ تحولات اجتماعی مردمان هند، اخذ کند. بگفته پروفیسور میت لند، امروز ماهیت تاریخ طول و عرض و عمق یافته و در گسترش مرام آن علوم باستانشناسی، انتر و بالوژی، جامعه شناسی معاونت فرادان کرده است. چنانکه من گمان می کنم اگر تاریخ قومی در تحولات اجتماعی، اقتصادی و ذهنی ایشان در تمدنی قرون منبسط باشد، پس مواد آنرا نباید تنها در کشفیات حاصله از باستانشناسان و عتیقه شناسان بیگردد. اگر چه اینها بجای خود محقق آرای اهمیت فراوان است. اما آنچه شایسته توجه بیشتر است اسنادی خود

مردم میباشد. چون اسناد ادبی مانند چشمه سار جاری است در همه ادوار بدون وقفه در نبعان بوده، اموری را که اسناد شعوری شاهان و امپراطوران انجام می دهد در مدارك ادبی مردم، به رصفی که ذکر شد، بطور لاشعوری بیان می شود و گویا این يك انعكاس عامی از فکر يك دوره می باشد. یکی از مورخای نامی نظامی بنام لیدل هارت این حقیقت شکفت انگیز را ابتازگی بمن گفت: نامه های افسران قشون مظفر در مسخ کردن حقایق دست کمی از مراسلات افسران مغلوب ندارد و ازین نامه های فریبنده دشوار است بتوان یکشف حقیقت پرداخت. این هم البته پوره معلوم است که آثاری که در ستایش حا کمی بوجود آمده باشد، مادام که حقیقت و پرده برداری از روی آن مطمح نظر باشد، ایجاب شك و تردید می کند، در حالیکه اسناد ادبی در نمایش و انعکاس مزاج و خصوصیت های عصر قابل باور است، حتی در صورتی که حوادث بیان شده تصوری محض باشد باز بیانگر روشنی از صحنه های زندگی دوره می تواند بود. بطور مثال در (کتها سربتساگره) کنایه های پیهم به اقوام بدوی علاقه و ندهیاعمو مآ مبین آن است که شاهان بهیلا برای خوشایند الهه مادر دست بقر بان کردن بنی آدم می زدند یا در داستان بسیار مشهور (شکو نتلا) آمر بولیس که از طرف ماهیگیری برایش تحفه تقدیم می شود، او را به میخانه برای نوشیدن دعوت می کند. و آنچه بیان شد حقیقت پر معنی است که در نکته راجحوی روشن میسازد: یکی آن که نوشابه های مسکر معمول بوده و دیگر آنکه میخانه ها، جایی که مبرا از موانع شدید طبقاتی بوده، جلوه گاه هی از زندگی شهری بوده است. تا کتون فقط ویداها معروض چنین مطالعانی بوده، ولی یقین من بران است که اگر مطالعات دقیق و دامنه داری را در اطراف ادبیات سنسکرت و برا کریت و در پیرامون آثار فراوان ناخوانده شده چین ها متوجه گردا نیم شکی نیست که مواد قیمتمنداری برای تحقیق تاریخ اجتماعی مناطق مختلف بدست خواهیم آورد. از سوی دیگر ادبیات پر ثروت (دهر مه) که دامنه آن تا زمان خود ما میرسد مملو از موارد مدارك تاریخی است. مجلدات پر بهای دا کر کین نشان میدهد که ازین جهات چقدر ثروت مند هستی و باین حال از آن در زمینه تاریخ ب ندرت استفاده عمل آمده است.

اگر تاریخ هندوستان را نظر بماهیت قاره ای آن و بدون در نظر گرفتن موضوعات ملی که تشکیل هسته ها کند، تحت مطالعه قرار دهیم، گمان می کنم، دقت مزید و

سراز نور مسایل لزوم پیدامی کند. البته این گفته چنین معنی نشود که میخواهم تاریخ سیاسی منطقه ای را چنانکه قبل برین رایج بوده، بدور اندازند. گرچند مسأله که حالا مورخ سرزمین هند بی جهت در پی کشف جواب آنهاست، شاید مخصوصاً برای توضیح نظریه من لازم باشد. نخستین و مهمترین مسأله ای که در مقابل مورخ هندی قد علم می کند عبارت از حقیقت هنوز خاتمه نیافته نفوذ يك فرهنگ غالب است که در طی قرون و اعصار بالای يك نوده بدوی بس عظیم و پهناور صورت گرفته است. آشنایی و تصورات قبلی، از آریاییان تا حدی موجب شده که ترقیات اجتماعی هندیان را با آریایی شدن تعادل بخشیم ولی از مجموع اسناد و مدارك موجود این نکته دستگیر می شود که از همان ایام باستان اقوام آریایی و غیر آریایی با اندازه کافی بهم دیگر آمیزش یافته، برهم دیگر نفوذ در سوخ نموده و بالنتیجه فرهنگ مشترکی را ایجاد نموده اند که حقا بنام هندوایزم یاد می شود. با این حال مناطق وسیع و فراخی، حتی در قسمت های شمالی مملکت در تصرف خلائق بدویی بوده که در چو کات حیات طایفه ای خاص خودشان بسر میبردند. تحقیق جدیدی از طرف ساشی بهوشان چودری نشان داد که این اقوام که به تدریج تسلیم فرهنگ هندو گردیدند چطور در ساحه وسیعی نشر و پراکنده شدند. تحول تدریجی مردمان هند از این اقوام متر ا کم وسیع، بر اثر تحمیل يك فرهنگ مشترك هندو نخستین حقیقت تاریخ هند است و آنرا باید با دقت و اهتمام زیاد بررسی کرد. اینک چنین گرایش به هندو گری عملیه تدریجی بوده و عمل آن تا امروز ادامه دارد از وجود مناطق زیادی منشأ گیرد که بواسطه طوایف مستقل نیرو مندانه مسکون گردیده. خاصه در سطوح مرتفعی که در وادی گنگا افتاده است. اقوام سنتل، گاند، سابارا و بسیار ایل های دیگر که بخش عمده ای از نفوس این حصص را تشکیل می دهد. چنانکه از روی زبان، تشکیلات اجتماعی و سنن محلی شان می فهمیم هنوز عموماً بیرون از حیات هندو گری بسر می برند. در دکن و جنوب هند تفاوت بین هندوان آریایی و بومیان بسیار اندک است، چنانکه نفوذ آریایی و همچنین هجوم فرهنگ و مدنیت هندو، هم در هندو ساختن مردمان بومی اثر بسیار اندک داشته است.

مسأله بسیار مهم دیگر که مورخ هند باید سخت بدان التفات کند عبارت از خاستگاه و توسعه و تکامل موسسات اجتماعی هندو در ساحه نفوذ و انتشار آنهاست. بدین طریق

بار دیگر فکرو اندیشه ما به آفاقیت قوانین و مؤسسات اجتماعی هندومی گراید و این تحلیل و تجزیه را برداشت ندارد. غیر از توده های عظیم اقوام بدوی، حتی در بین اجتماعاتی که از تودو کس خوانده می شوند اعمال و کردارها از هم خیلی فرق و تفاوت می کند. بر این طریق مثلا حتی در میان جماعات بر همنی هندوستان جنوبی در ازدواج با دختر خواهر بزرگ تعصب نشان داده می شود در حالی که زناشوهری با چنین کس از طرف همه مدارس شریعت هندو ممنوع قرار داده شده. از دواج قبل از بلوغ بین برهمنان از تودو کس سواحل غربی هندبنام (نا میودری) امری قانونی است. در کشور ابرواتی کارف اخیراً اعلام ثابت کرده که بر قراردانی خوبشاندی بین اقوام مرهته شواهدی نشان میدهد که حاکی از غیر آریایی بودن آنهاست. برای اینکه بتوان تحول احوال مردمان هندوستان را مطالعه کرد بایستی ساحه تبعات خود را بر دامن ساخته. تغییرات ایده ها موضوع بسیار جالب دیگری است که ما را در فهم درست تاریخ هند یاری فراوان تواند کرد. هندیان از کئی به مسافرت در سواحل... که با تعصبات ایشان ربطی ندارد، بر داختمند. این که صرف تا قرن یازدهم مانع اجتماعی برای سیرو سفر در بحر وجود نداشت، از هجوم متواتر مردم تمام نقاط و اقطار هند به خاکهای جنوب آسیا، در خلال صدسال و از جنگهایی که کولادار مقابل امپراطوری بحری (سرو) بجایا راه انداختند و از تصرف اقوام کولابری کاتاهه، بخوبی روشن می شود. در (کنهاسریتساگره) داستان زیادی مربوط به مسافرت تاجران به اقطار دور افتاده آمده است. ولی در یک زمانی که تاریخ آن خوب روشن نیست جامعه هند بر سیرو و سیاحت قید و بندی وضع کرد. آیا این عمل با کنترل و نظارت بر نفوذ مسلم غرب در سواحل شرقی، که گویا در اوقات نزدیک بهم ظهور کرده، ارتباط دارد؟

موضوع دیگری که محصل تاریخ مواجه به آن است فهمیدن درست معنی فساد و رگوری است که جامعه هندی را در ادوار بین قرون ۸-۱۲ گو یا تحت تهدید مدهشی قرار داده بود. شواهد و امارات این فساد بطور موثوق در دست است. هنر معماری، ادبیات و رویه یافته شیوه تفکر علمی و فعالیت هادر سایر جنبه های حیاتی به بانگ بلند ابلاغ می کند که نه فقط فسادی در ذوق و سلیقه راه یافته بوده بلکه تغییر و انحطاطی در سلو کهای مانیز رو نما شده بود و چنین بود لاغیر. از مقدمات ساده هنر در تضاد بر معابد باستانی، زرده های بهارت گرفته تا ساختمان های استادانه آنچه از معابد دوره

گوپتا برجای مانده، همه باز گوی سیر تکامل معنی دار است. بر علاوه آنچه جلب نظر می کند عبارت از ذوق و نیروی هنری است ولی سراسر فاقد جلوه حساسیت. ایکن در قرون ۹-۱۰ میلادی معابد هندو بی شمال هند مملو از تندیسهایی است که از زیبایی آنها حس و شهوت ظهور می کند و رو به مرفته بهترین نمونه های بی عفتی و زشتی است. معابد (خاجورا هو) و (اوربسه) در قسمت لطف هنری شاهد فساد فکری هندوان زمان خود هست. اگر این آثار منحصر بفرد بودند شاید ممکن بود استدلال کرد که فقط همین یک متأسفانه از حدود اعتدال انحراف ورزیده لیکن اندکی غرور در ادبیات عصر به اثبات میرساند که فسادی عمومی و همه گیر دست بکار بوده است.

چکامه بر مغز کالیداسا حاکی از جامعه ایست بکلی مسعود و مرفه الحال. مادام که ادبیات قرون ۹-۱۰ تا اندازه ثقیل و هرزه و بیهوده است و این وضع واضحاً استثنائی نبوده بلکه طرز و سبکی عموماً رایج و در همه سازه های زندگی و فرهنگی زمان قبول شده بوده است. شیوه وصف و بیان بازاری و دور از ذوق و سلیقه را در اثری بزرگ بنام (کاریا) بقلم شاعران بزرگ که مورد احترام بوده اند نمیتوانیم جز به یک نوع انحراف ذوقی تأویل کنیم. وستوپال، کبیر، صدر اعظم (ویرادواله) که این شخص معبدی مرمرین بنام Abu را بر آورد و از روشنفکران و خیر خواهان بشمار میرفت اثری بنام (نارا-ناراینه) نوشت. وی درین کتاب بکسر بوصف عشق و بیانات عشقی داد سخن داد. کشی مندر را بشاعر چیرم دست کشمیری، در وصف مریبان سر زمین هند کم شهرت ندارد و باز هموست که مها را رته، بر هتکتا، و حتی داستانهای جنکا، رامیان مردم منتشر کرد. ولی با همین وصف این کس مؤلف اثریست که موضوع آن کارروایی های یک قحبه لوندی باشد. از جانب دیگر (دامدرا گوپتا) که در زمان خود شهرت بزرگی بهم زده بود، امروز نزد ما خاصه بحیث مؤلف اثری بنام (کوئنی ماتن) معروف است و این نام اسم اثر منظومی است بس عالی و قشنگ و موضوعش همچنان یک زن لوند است. در اثری دیگر بمعنون به (گو هیاسامجا) که بودائیان (تانکریک) بدان به نظر احترام می نگرند، بودا بنحوی ترسیم شده که گویا با دختران بهشتی خوش میگذرانند و ادبیات هندو بی تانکریک، در آن عصر حاکی از تشریفاتی در امور برستش و عبادت است که نمیتوان جز اسم غیر طبیعی را بران اطلاق کرد. حقیقت آن که دلایل زیادی در دست هست که ثابت می کند دینامیزم و نیرویی که حیات هندوان را

تا پایان قرن هشت ممتاز گردانیده بود جایش را به فسادی در زمینه های علم و هنر گذاشت که در تاریخ قدیم هند نظیری برای آن نتوان سراغ کرد. بدین طریق شوق و تلاشهای علمی آتش زیر خاکستر شد. و به قول البیرونی، هند شناس بزرگ متفکران هند زمان او همه انکالی و متفرعن بوده نمیخواستند چیزی از کس بیاموزند و یادانش و سرمایه علمی خودشانرا با دیگران در میان نهند.

موضوع فساد و رکود علم و تحقیق اسباب و عوامل آن نکته ایست خیلی مهم و مربوط به مؤرخ هندی و کوشش های خستگی ناپذیرش. بر آورده شدن این آرزو با احتمال قوی عوامل مقاومتهای غیر مؤثر مردمان هندوستان را در برابر مهاجمان ترکی شمال غرب بمیدان می کشد. این سرزمین پهناور که توانست قوای عظیم خلفا را، که دارای نیروی خارق العاده در عصر خود بوده اند، آنگاه که خواستند در گجرات و راجستان نفوذ کنند، عقب زند، در برابر قوای خاورمیانه شکسته و زبون گردید. نیرویی که در طی جنگها با اقوام ساکاهون و دیگران، که بسی از امپراطوری هارا و ازگون گردانیدند، در بازوان هندیان متراکم بود اکنون در قرون ۱۱-۱۲ تا ۱۳ میلادی اثر از آن دیده نمی شود.

حالا میخواهم به نکته دیگری اشاره کنم که گویا اهمیت فراوان دارد. سلطنت مسلمانان از آغاز قرن ۱۳ تا انقراض دودمان مغول در قرن ۱۸، در هندوستان ادامه داشت و دهلی دارالسلطنت بود، لیکن با غمض عین برین که مغول در طی دو صدسال، با اقتدار تمام و با تدبیر و سیاست محکم حکومت را از دست ساحه قدرت سلطانیان دهلی، به نظرم چیز است که به غور و تدقیق هر چه بیشتر می ارزد. مؤرخان اسلامی بر اساس فتوای خلیفه معتقدند که تخت سلطنت دهلی به شاهنشاه هندوستان حق قانونی عطا می کنند. مؤرخان انگلیسی هم گویند یا ازین دکتورین جانبداری کرده اند. ولی حقایق خلافت چنین جلوه هارا ظاهر ساخته است. مثلا موضوع کالنجرا زیر بحث می گیریم حکمرانان مسلمانان، همه بدون استثناء مدعی فتح و گشایش آن شده اند و آخرین سلطانی که چنین ادعائی کرده بود همایون است. هنگام تسخیر هندوستان بدست بابر، گوالیار با قلعه و دژ و باروری فتح ناپذیر خود، در تصرف حکمرانان (تانور) بود، بابر آنرا بکشود. حتی در رادی گنگا، که مستقیماً تحت اداره دهلی بوده است، شواهدی هست که دلالت می کند قدرت سلاطین دهلی چندان هنگفت و بر تائیر نبوده

است. بدین طریق غیر از راجستان و ساحه وسیعی که حالا در قلمرو (مید یا پردیش) داخل است، بونندیا پردیش و سطوح مرتفع چو تانا کپور، جایی که حکمروایان مسلمان بمشکل توانستند نفوذ کنند و اقتدار اسلام در آن چندان تأثیر نداشت حتی در سرحداتی که زیر اداره مستقیم سلطنت دهلی بوده، درین جاها روح مردم هندو، گویا هیچ وقت زبون و خفیف نبوده است. حقیقت این است که یکی از جلوه های دلکش قرون ۱۴-۱۵ همان احیای مجدد هند و ایزم است و برای تحقیق و مطالعه آن تا ایندم گویا توجه لازم معطوف نشده است. آرزویم آن بوده است که حیات سیاسی هند قدیم و سطوح را با سفرهای تهاجمی شهنشاهان نیر و مند و هرج و مرجها و اضطراباتی را که در فواصل روی می داده و صف و بیان کنیم. تا تاریخ طوایف هندو که این گروه بعد از ادوار افتادگی و خذلان باز هم در اکثریت بوده و همواره آماده نشان دادن عکس العمل شدید بوده، غالباً از نظرها بدور مانده است.

دریرامون مطالعه تاریخ هند نکته قابل غور دیگری هم هست که میخواهم ذکر کنم. تا کید و فشار زیاد بالای تمدن، بعینت ماده مطالعه تاریخ خواه مخواه ساحه تنبغات تاریخ هند را وسیع و پهناور می گردانند. و این بدان جهت که ثقافت و فرهنگ هندوان در شرق و در غرب، در شمال و در جنوب منتشر و پراکنده شد و با انتشار خود در جنوب شرق آسیا، در خاور میانه، گروه های هندو شده تولید گردید و بدین طریق فرهنگ هندوان در آسیای خلیج گسترید و مشی سیاسی ای را ایجاد کرد که حقا بخشی از میراث هندو سیعتر بشمار میرود. درین زمینه بسیار کار انجام شده است. فعلاً مفکوره ای از انتشار فرهنگ هند در اندونیزیا، کامپه، کمبودیا و فونان و تصویری از تاریخ بودایی گری در چین و ثقافت های هند و شده ای که در (سیریندیا) سراغ شده، نزد ما قایل گردیده است. افتتاح این دروازه بزرگ علم را خاصه مرهون دانشمندان اروپایی از قبیل کاوینی، سیلوین، لیوی، کوبیدی، کرن، ستوترهایم، فوشر و دیگران هستیم. اگر چه علاقه زیاد این موضوع باماهندیان آسیای دلی از جانب مادرین مورد تلاش و کوششی صورت نگرفته است. دکتور ماجومدر و پروفیسور نیلا کانتاساسری کارهای موفقیت آمیز هندیان را در جنوب شرق آسیا بیان کرده اند و مطالعات اساسی صرف از طرف دانشمندان اروپا صورت گرفته است. سپس وقت آن رسید که عالمان هنسی ملتفت موضوع گردند و خود در زمینه دست به ابتکار

علمی زنند. کارهای زیادی پیش روی است. نه فقط تاریخ حوزه‌های مذکور را باید از نوروشن کرد بلکه مناسبات و روابطشان را با نقاط مختلف هند برقرار نمود. پیشرفتهای هندکبیر را با احوال سیاسی، اقتصادی و اجتماعی وطن مادرش مربوط ساخت، و همکاری و معاونت مردمان بومی را در تغییر و تحول مردم جاوا، کامبر و سایر مدنیت‌ها و بسیار مسائل دیگر که دارای همین ماهیت است، ارزیابی نمود.

عقیده دیگر من این است که تحقیق مزید در تاریخ چین بسیاری از نکات و مسایل غامض هند را توضیح می‌کند. مدارک تاریخی کشور چین فراوان و پایان‌ناپذیر است. خیلی از این مواد از لحاظ تاریخ هند هنوز مطالعه نشده است. صرف یک عده محدود چین‌شناسان بیک شیوه سطحی از آن درین مورد سود جسته‌اند. ذخیره بزرگ ادبیات هند، بشمول ترجمه مختصری از رامایانا، مربوط بقرن سوم میلادی که دو کتور را گو ویرا از کشور چین عودت داده است، پس از یک نظر مقدماتی ماوهر متبع کنجکاو تاریخ هند و فرهنگ چین را آنگاه می‌کند که چه ثروت سرشاری در انتظار بسر میبرد. همان طور که هند، کم از کم از قرن سوم پیش از میلاد به چینیان معلوم بود و بر علاوه روابط دو کشور در طی بیشتر از ده قرن بسیار نزدیک و صمیمی بوده است دلیلی نیست که قبول نکنیم مطالعه عمیق مواد چینی در بر کردن خلاها و احیای مجدد بسیاری از قسمتهای تاریخ هند کمک شایانی مینماید.

تاریخ هند را فقط در وضع مناسب آن توان درست فهمید. طوری که دانشمند موسوم به لوسیانو بیچ دریافت: «هندوستان و چین با ایران از خطوط سرحدی خود محور هائی اند که دینامیزم فرهنگی شرق دور روی آن در گردش می‌باشد. ایکن این برخورد دو امدار و تبادل ایده‌ها و اشکال مدنیت، در بسیاری موارد روی زمین‌های صورت یافته که نیروهای سیاسی متباین و انواع گوناگون زندگی حکمفرما بوده است. تشکل دشت پهنار و خشک و برهنه در شمال کشور های هند و چین، هر یک در تکامل قاره آسیا، بحیث واسطه‌ای برای نشر دیان و هنرهای مختلف نقش مهمی بازی کرده و بحیث شامل سیاسی و نظامی حتی امکانات این دو نیروی فرهنگی را منقلب گردانیده است. اگر حقیقت داشته باشد که تاریخ مدنیت شرق دور متکی بر هندوستان و کشور چین است و اگر درست باشد که دنیا از لحاظ استحکام تشکیلات سیاسی بمقامی که نصیب کشور چین بوده، نرسیده، این هم همان قدر درست

است که ریگستان کو بی عامل عظیم و قاطعی در تعیین و توجیه تکامل تاریخ آسیا بوده است. اعتبار این نکته نه فقط خالصاً از لحاظ سیاست است که بواسطه امپراطوری های بزرگ امازودگنر، که در وقفه های نامرتب ظهور کردند، در رشت شمال چین و گو بی روی کار شد. بلکه شهرهای کاروان روغنی و آرام سینکیانگ که بر اثر تجارت مهم و فعال ابریشم که تا قرن هشت از آن راه صورت می گرفت و شهرهایی که از لحاظ سیاست خموش و ساکن و مورد حسد و بغل چین و اقوام خانه بدوش بوده، این شهرها نیز عامل ذاتی و حقیقی انتقال نطفه های تمدن و آبادانی از یکی از سه ساحه فرهنگی به دو ساحه دیگر بوده است. در خلال این تعامل ساحه های مذکور دارای ثقافتی مرکب و از بعضی جهات منحصر بخود شدند. بدون آن دشت قسمت شمال مملکت و بدون دولت های خانه بدوش و کاروان های تجاری، شاید چین و هند محدود و مقید به جریان درجه دومی می شدند که از راه جنوب شرق آسیا تأمین میشد. چنانچه قبلاً بیان کرده ام در جنوب شرق آسیا، تمدن عظیمی در طی بیشتر از یک هزار سال در حال شکل بود؛ لیکن این مدنیت خود، به مشکل توانست چین و هند را در آنجا مقابل و روبرو گرداند، زیرا که از زمانه های قدیم تر این دو کشور بحیث دو مهد متباین تمدن، که هر یک بر اساسات خود پایه داری و ثبات تمام داشت، هیچگونه نفروفایده مدنی از همدیگر نگرفتند اما برخلاف در خاورمیانه باید تذکر داد که راه های کاروان رو و جلگه های رودخانه طارم در انتشار بودیزم بسوی شرق و نشر عناصر هنری آن در آن جانقش مهمی داشت و این امر با عمل و عکس العمل متقابل تحول جامعه چینی را شدیداً تحت تأثیر قرارداد تاریخ هندوستان، بیشک، تا وقتیکه بایست رفتنهای خاورمیانه و جنوب شرق آسیا تناسب و آهنگ پیدا نکند مفهوم حقیقی خودش را کسب نخواهد کرد. بنابراین مفکوره ما از تاریخ هند بایستی وسیع باشد و تحول نیروهای فرهنگی و اجتماعی هندوستان باید با جنبشهای این مناطق انسجام یابد. این امر مستلزم تحقیقات بردامنه و عمیق در تاریخ کشورهای همجوار، بواسطه خودمان است که قبل برین متکی بر آثار دانشمندان مغرب زمین بوده ایم. باجسارت از حکومت و یونیورسیتی های خود التماس می کنم که کرسی های خاصی را جهت مطالعه تاریخ خاورمیانه و جنوب شرق آسیا که از لحاظ فهم تاریخ هند دارای اهمیت فوق العاده است اختصاص بدهد. نسخه های خطی مربوط به کشورهای خاورمیانه که در دهلی هست هر یک سزاوار مطالعه

دقیق و نشاراست. برای تمدید اموری که بواسطه جنگ مختل گردید بایستی هیات جدیدی تشکیل یابد و دانشی که حاصل شده باید با پیشرفت کنونی آهنگ یابد تاریخ حوزه جنوب شرق آسیا نیز بهمان پیمانہ برای تاریخ هند اهمیت دارد.

اینکه محلی برای مطالعه تاریخ آسیا در یونیورسیتی های مادر نظر گرفته نشده جای تأسف عمیق است. کلیدگشایش بسی از عقده های تاریخ هند در فهم درست جنبشهای طوایف خانه بدوش خاور میانه، شاید بشمول مهاجرت خود آریائیان، نهفته است. اقوام ساکا، بوچی ها، هون ها، مغول ها و ترک ها، که در ادوار مختلف بر سرحدات هند سرازیر گردیده اند در تاریخ هند شمالی تأثیر مهمی داشته اند خود مبین جنبشهای زنده و مهمی در تاریخ آسیا بوده و در صورتی که خواسته باشیم سیر تکاملی کشور خود را درست درک کنیم لازم است آنرا نیز بطوری که بوده توصیف و تفسیر نماییم. تاجایی که بمن معلوم است هیچ یونیورسیتی هندوستان تا کنون در صدر نیفتاده که تاریخ آسیا را جز برنامہ درسی قرار دهد، و این در حالی که وقت زیاد خود را وقف آشنایی با نظر به اروپایی تاریخ غرب می کند.

درست است که تاریخ اروپا هم از لحاظ مدت و هم از جهت پیشرفت های جدید در زمینه تاریخ سابقان توجه است اما فراموش نباید شود که این طرز مطالعه تاریخ اروپا صرف بکروی مسأله است که با آن آشنا شده ایم. اروپائیان در نگارش تاریخ خودشان اصلاً حوادث جهانی را مسخ شده و بصورت منحرف ارائه می کنند هنگامی اثر یکی از مورخان اروپا را از نظر می گذرانیم غالباً چنین فکر میکنیم که اروپا یعنی این دنیا که بر اعظم آسیا، گو بایبوسته ناف زمین و مشعلدار مدنیت و فرهنگ بوده است. بر علاوه به نظر ایشان تاریخ را با بد بخت پیکار بایان ناپذیری بین اروپا و آسیا تاویل کرد که این پیکار از حمله شاهان فارس بر یونان آغاز شده است. یکی از مسخرگی های طرز تفکر تاریخی اروپائیان این است که یونان را با مغرب زمین از یک قماش تصور می کنند. حقیقت آن است که مدنیت یونان پیش از آن که مجصول غرب باشد در سواحل آسیا و اروپا تکامل یافت و بسیاری از مدنیت های آسیایی بخصوصی مدنیت اسلامی مدعی دنیا له بودن از ثقافت یونان است. باین حال تاریخ نویسندگان اروپا با جسارت تمام یونان و فرهنگ آنرا با حیات خود می پیوندند و هرگز بخاطر نمی آرند که اروپا در خلال هزاران سال از یونان و وجود آن عملاً نه فقط اطلاعی نداشته بلکه تخریب یونان و بایز نتیم در دوران جنگهای صلیبی ظفر هایشان غریبان تلقی می شده است. حقیقت این است که

اگر آرزو داشته باشیم تاریخ غرب را مطالعه کنیم ، و چنانکه باید کنیم ، نباید آنرا بر اساس تصویر مسخ شده‌ای که غربیان خود از آن تهیه کرده اند یعنی تاریخی که شکل متأخر مبارزات هو مری شرق و غرب باشد، از مطالعه بگذرانیم. تا مبادا در سخنان خود متهم به گزافه‌گویی شوم کلمه ای از مؤرخ اکتیاس می‌کنم که افتخار دارد بر تاریخ هیچ‌گاه بدیده تعصب نگاه نکرده است. اسم این مورخ مستر فیشر است. این فاضل دانشمند در فصل محاربات قارسیان گوید: «تهدید فارس در طی دو صد سال دیگر، عامل تعیین‌مشی سیاست یونان بوده است. این مدت دوره رقابت شرق با غرب و به بیان دیگر رقابت و هم‌چشمی ظلم و استبداد با آزادی و حریت بشمار میرود، البته غرب همیشه معمار کاخ آزادی و شرق ویران‌کننده آن بوده است. آری تمام کتاب این نویسنده گویاتوجیه و تفسیر کلمات فوق است آن‌گاهی که بمسائل آسیاتماس می‌گیرد.

مستر برناردشا در یکی از دیباچه‌های خود پس از مطالعه تاریخ انگلستان مینویسد:

انطباعش این بوده است که انگلیسها بطور یکنواختی فایز بوده‌اند ولی هنگامی که تاریخهای فرانسوی را خواند بهمان صراحت دریافت که ایشان در هر زمینه پیشرو بوده‌اند. امروز در هندوستان وضع از قراری است که اگر خواسته باشیم تاریخ را از دیده مؤرخان انگلیس و هر اروپایی دیگر مطالعه کنیم گویا خود عمداً زیر باران پرویاگند می‌ایستیم. نکته اینست که تاریخ اروپا را باید بروش آفاقی تدقیق کرد و وجهشهای فکری آنرا از لحاظ اهمیت جهانی تحت تفسیر و توجیه مجدد قرارداد تا آنکه از قشر به مغز نفوذ بعمل آید. بدون شك الان این کار از قدرت مایرون است ولی تا آن‌گاه که این آرزو بر آورده نشود محکوم بکنوع محکومیت معنوی خواهیم بود که از تجسم نادرست تاریخ اروپا ناشی میشود. درین جالازم میدانیم اشاره‌ای هم به آثار دانشمندان امریکایی در باره تاریخ اروپا کنیم. اگر چه از مطاوی کلمات اینها هم همان تعصب مورونی در باره آسیا خوب بچشم می‌خورد ولی بطور عمومی نظر ایشان نسبت آفاقی تراست؛ در خاتمه صرف يك التماس از مؤرخان هندی دارم و آن این است که هیچ‌گاه چنین عقیده باطل را پیرو نباشند که بر اثر تخصص خود در بعضی دوره‌ها و برخی قلمروها، تاریخ بر شکوه محلی را برجستگی فوق‌العاده بخشند. زیرا در تحول سرزمین هند هر قطعه و هر پارچه آن سهمی داشته و هر گروه بر میراث فرهنگی مشترك ما چیزی افزوده است. هر بخشی از هندوستان دوره عروج و عظمتی را دیده و مؤرخان با عدم اطلاع ازین حقیقت موجب بروز غرورهای نابجا، که ناشی از خودبینی مناطق مختلف میشود، گردیده‌اند و این طرز تکامل و پیشرفت خطرناکترین عاقبتی است که پیشبینی می‌شود و مؤرخان بایستی ناظر و مواظب آن باشند راست است که ما بر عظمت (پالاها) یا (گر جارا پرتی هاراها و یا (کولاها)، (پالاواها) و بر شکوه باستانی و بجایانگر، مغول و یا اقوام مرهته مباحثات می‌کنیم ولی افتخار ما باید درین باشد که این اقوام در تراکم و انباشتن میراث مشترك اشتراك داشته‌اند. ختم